

بررسی تحولات در زمانی تعاریف عرفان و تصوف بر اساس متون نثر صوفیه تا سده سیزدهم هجری

مهدی رضائی*

چکیده:

عرفان و تصوف اسلامی، میراث معنوی تمدن اسلامی است که از بدو پیدایش تاکنون تحولات بسیاری یافته و به سبب عوامل درونی انشعاب‌های فراوانی در آن ایجاد شده است. یکی از مهم‌ترین عرصه‌های ظهور این انشعاب‌ها در تعاریفی است که مشایخ و صوفیان از تصوف و عرفان ارائه داده‌اند. در این پژوهش سعی می‌شود به شیوه تحلیل محتوا، و رویکرد در زمانی، با مطالعه کتب معتبر نثر صوفیانه فارسی از ابتدا تا سده سیزدهم هجری و استخراج و دسته‌بندی تعاریف، سیر تحولات این تعاریف در سده‌های مختلف بررسی شود. این مقاله مشخص می‌کند که گذر زمان چه تغییری در تعاریف عرفان و تصوف ایجاد کرده و همچنین عوامل ایجاد تفاوت‌ها در تعاریف را بررسی می‌کند. با دسته‌بندی و بررسی در زمانی تعاریف، می‌توان گفت در تعاریف ارائه شده در طول این سده‌ها قطعاً همیشه شش محور اساسی مورد توجه بوده است که ریاضت، تصفیۀ درون، مباحث نظری، دشواری تعریف، مقایسه با دیگر نحله‌ها و نتایج سلوک از آن جمله‌اند؛ اما توجه به محورهای تعاریف در سده‌های مختلف یکسان نیست؛ به گونه‌ای که مثلاً محور نتایج سیر سلوک در سده‌های چهارم، هشتم و نهم هجری بیشتر مورد توجه بوده است؛ در حالی که در دیگر قرن‌ها کمتر بدان توجه شده که این امر خود معلول عوامل زمانی است.

کلیدواژه‌ها: تصوف، متون منثور صوفیان، مفاهیم عرفان اسلامی، سلوک صوفیانه.

*. دانشیار دانشگاه سلمان فارسی کازرون/ rezaei@kazerunsfu.ac.ir

۱- مقدمه

تعریف، در اصطلاح منطقی خود به معنای مشخص کردن حدّ و رسم هر موضوع است. برای ارائه هر تعریف لازم است، تعریف‌کننده نسبت به موضوع احاطه کافی داشته باشد تا بتواند چارچوبی منطقی برای آن مشخص کند و آن را در قالب بیانی مختصر و وافی به مقصود که هم جامع باشد و هم مانع ارائه کند. تعاریف در بعضی از شاخه‌های علم، دارای چارچوب‌های استوار و قطعی هستند که جایی برای شک و شبهه باقی نمی‌گذارند؛ اما در بسیاری از علوم دیگر؛ از جمله بعضی از حوزه‌های علوم انسانی، وجهی نیز برای ورود سلیقه بازمی‌ماند که همین وجه، محل بروز اختلاف تعاریف می‌شود و ممکن است تعاریف را تا جایی متفاوت کند که در تقابل یکدیگر قرار گیرند. از جمله این علوم می‌توان به عرفان و تصوف اشاره کرد که به دلیل تأثیر فراوان سلیقه‌های مشربیه اختلافات تعاریف در آن بی‌شمار است. از آنجا که تصوف، طریقه سیر و سلوک است، بعضی از این تفاوت‌ها را می‌توان معلول مقام عرفانی ارائه دهنده یا شنونده دانست؛ همچنین تفاوت دیدگاه مشایخ و فرقه‌های مختلف عرفانی در تأکید یا عدم تأکید بر مباحث خاصی از عرفان نیز عامل دیگری است که موجب اختلاف این تعاریف شده است. معصوم‌علی شاه با اشاره به تفاوت تعاریف به همین موضوع اشاره می‌کند و می‌گوید: «و اما کلمات المشایخ فی بیان التصوف الّتی نذکرُ جمله منها فحدّ ناقصٍ او رسم ناقصٍ لآن مقصودهم من تلک العبارات مناسبات حال مریدین و السائلین بحسب اوقاتیهم و درجاتهم فعباراتهم و ان کانت مختلفة لکنها متقاربة» (معصوم‌علی شاه، ۱۳۸۲، ج ۱: ۹۹)؛ یعنی سخنان مشایخ در تعریف تصوف که ما بخشی از آن را بیان کردیم، حدّ ناقص یا رسم ناقص است؛ چون مقصود ایشان از آن عبارات، در نظر گرفتن حال مریدان و سؤال‌کنندگان بر اساس مقتضیات وقت و درجه سؤال‌کننده و مرید است و هرچند سخنانشان متفاوت است؛ ولی به هم نزدیک است. در این مقاله مشخص خواهد شد که گذر

زمان چه تغییراتی در تعاریف عرفان و تصوف ایجاد کرده و چه تفاوت‌هایی در تعاریف هر سده با سده دیگر دیده می‌شود؛ همچنین تلاش می‌شود تا مشخص شود چه عواملی در طول سده‌ها، سبب ایجاد تفاوت‌ها در تعاریف عرفان و تصوف شده‌اند.

۲- روش پژوهش

در این پژوهش تلاش می‌شود تا با مطالعه‌ای در زمانی؛ یعنی در نظر گرفتن عنصر گذر زمان به بررسی و تحلیل این تعاریف پرداخته شود. روش تحلیل در زمانی یا زمان‌گذر، با رویکرد جزءنگرانه به شناخت و مطالعه تاریخی تغییراتی می‌پردازد که در گذر زمان بر یک نظام حادث می‌شود. در این روش پژوهش، زمان به عنوان یک بستر تغییر و درعین حال یک گزینه اثر بخش در نظر گرفته می‌شود؛ به عنوان مثال در پژوهش حاضر، تغییرات تعاریف در بستر زمان و با توجه به جنبه تأثیرگذاری حوادث زمانی مورد مطالعه قرار می‌گیرند. در این پژوهش، سده‌ها به عنوان ملاک گذر زمان انتخاب شده‌اند. از آنجا که حیات بعضی از صوفیه بین دو سده جریان داشته است، بخش پایانی زندگی ارائه‌کننده تعریف، ملاک قرار داده شده است. چون در اغلب منابع صوفیانه بین دو واژه عرفان و تصوف تفاوتی قائل نشده‌اند، به‌ناچار در این مقاله نیز هر دو به یک معنی و مفهوم به‌کاررفته است.

حوزه مطالعه این پژوهش از سده دوم، یعنی از آغاز شکل‌گیری عرفان و تصوف تا سده سیزدهم هجری را در برمی‌گیرد که طیف گسترده‌ای از کتاب‌های متصوفه اعم از منظوم و منثور را شامل می‌شود؛ اما به دلیل ایجاب‌ها و اجبارهای خاص زبان نظم؛ مثل وزن و قافیه، نگارنده تلاش می‌کند کتاب‌های نثر صوفیانه اعم از فارسی و عربی را بررسی کند، مگر در مواردی که کتاب نثر قابل توجهی در آن سده وجود نداشته باشد یا تعریفی در متون منظوم مشاهده شود که در متون منثور آن دوره دیده نشود. تلاش پژوهشگر بر آن بوده است تا کتاب‌های مهم چون تذکره‌ها و طبقات

صوفیه با دقتی بیشتر مورد مطالعه قرار گیرد تا در حد امکان و توان، تعاریف‌ها جمع‌آوری و بررسی شود؛ هرچند نمی‌توان ادعا کرد که استقرای کاملاً تامی صورت گرفته است که آن کاری عظیم و فراتر از حوصله مکانی و زمانی یک مقاله است و مجالی چون کتاب و رساله می‌طلبد.

از سده دهم، به دلیل شرایط سیاسی حکومت صفویه و اعمال محدودیت‌های اجتماعی برای متصوفه، در متون و منابع متصوفه و به تبع آن در تعداد تعاریف، افول معناداری مشاهده می‌شود؛ هرچند بعضی از این تعاریف را نیز افرادی که نه تنها خود صوفی نیستند؛ بلکه گاه صوفی‌ستیز نیز هستند، ارائه کرده‌اند. در صورت لزوم از بین این نوع تعاریف، تنها به تعاریف افرادی استناد می‌شود که صوفی‌ستیز نباشند تا بر غیر مغرضانه بودن تعاریف آن‌ها بتوان اعتماد کرد.

روش پژوهش بدین گونه است که ابتدا به هدف اقناع بهتر مخاطب، اصل دیدگاه‌های صوفیه نقل می‌شود و سپس محورهای تعاریف از آن استخراج و ذکر می‌شود و در نهایت به مقایسه این محورها و اوج و حضیض در زمانی آن‌ها اشاره می‌شود. سعی می‌شود اصطلاحات به‌کاررفته در بخش محورهای تعاریف هر سده، همان اصطلاحات رایج بین صوفیه باشد و فقط به منظور پرهیز از اختلاف و پراکندگی ظاهری، با وجود اشتراک محتوا، اصطلاحات رایج‌تر انتخاب و در هر سده تکرار شود. هنگام نقل تعاریف، اگر از فردی چند تعریف در دست باشد، در آغاز نخستین تعریف، نام وی ذکر می‌شود و تعاریف دیگرش بدون نام در ادامه تعریف اول قرار می‌گیرند.

محورهای تعاریف در شش عنوان ریاضت جسم، تصفیۀ درون، مباحث نظری تصوف، دشواری تعریف، مقایسه و نتایج سلوک تقسیم می‌شود. ریاضت جسم، عبارت از اعمال مقدماتی به هدف آماده‌سازی سالک برای طی طریق است. تصفیۀ درون که مهم‌ترین رکن تصوف است، شامل اعمالی می‌شود که به پاکی و صفای

قلب کمک می‌کند. مباحث نظری تصوف، باورهای صوفیانه را که پشتوانه طریقت شمرده می‌شوند، در برمی‌گیرد که هرچند به تصفیۀ درون شباهت‌هایی دارند؛ اما به صورت عمومی‌تری طریقه تصوف را پوشش می‌دهند. دشواری تعریف که مقداری نسبت به دیگر محورها محدودتر است از سختی‌هایی که در راه معرفی تصوف به سبب والایی مقام و جایگاه عرفان ایجاد می‌شود، سخن می‌گوید. مقایسه با دیگر نحله‌های معرفتی، هم از دیگر محورهای موجود در تعریف تصوف است که تعریف‌کنندگان بر اساس این محور کوشیده‌اند حدود دقیق تصوف را تعیین کنند. در نهایت محور پایانی، نتایج سلوک است که ماحصل نهایی این طریقه شناختی است. مسلماً این بخش از محتوای تعاریف با وجود شباهت، تفاوت ماهوی با تصفیۀ درون دارد؛ چون هرچند تصفیۀ درون نیز از نتایج این طریق است؛ اما نسبت به محور نتایج سلوک در مرتبه پایین‌تری قرار دارد؛ آن هم به این دلیل که چون هدف از عرفان وصول و قرب به مقام الهی است؛ پس تصفیۀ درون برای رسیدن بدان مقام همچون پیش‌درآمدی به شمار می‌رود. در متن هر کجا از علامت «Ø» استفاده شده است، نشان‌دهندۀ آن است که این محور تعریف در این سده فاقد مصداق است.

۳- پیشینه تحقیق

از سده سوم که تألیف کتاب‌های صوفیانه آغاز شد، می‌توان به شمار فراوانی از تعاریف عرفان و تصوف دست یافت. در آثار آغازینی؛ مانند *التعرف*، علاوه بر ذکر تعاریف تصوف، دلایل اختلاف سلیقه‌ها درباره این تعاریف نیز مورد توجه قرار می‌گیرد و از دیدگاه مشربی، بدان اشاره‌هایی می‌شود. این شیوه در کتاب‌های صوفیانه سده‌های بعد؛ مانند: *رساله قشیریه*، *کشف‌المحجوب*، *تذکره الأولیا* و ... نیز ادامه می‌یابد؛ بنابراین ذکر تعریف تصوف و بیان دلایل اختلاف آن، موضوعی نیست که امروزه مورد توجه قرار گرفته باشد و از قدیم‌الایام مورد توجه اهل تصوف بوده است. در آثار پژوهشگران عرفان و تصوف نیز تعاریف عرفان و تصوف مورد توجه

قرار گرفته است که به مواردی معدود اشاره می‌شود؛ از جمله می‌توان به پژوهش‌های عرفانی «مرحوم زرین‌کوب» اشاره کرد که در هر کدام اشاراتی به تعریف صوفی و تصوف شده است؛ آثاری مانند جستجو در تصوف ایران که به یافت ریشه‌های و علل شکل‌گیری تصوف پرداخته‌اند و سیر این جریان فکری-اجتماعی را از نظر محتوایی به شکل در زمانی ادامه داده‌اند و در کتاب دنباله جستجو در تصوف ایران، آن را ادامه داده و تا زمان معاصر پیش برده‌اند (ر.ک. زرین‌کوب، ۱۳۸۸؛ زرین‌کوب، ۱۳۸۷). آنچه در این آثار کمتر مورد توجه قرار گرفته است، بررسی در زمانی تعاریف است. مرحوم زرین‌کوب همچنین تحولات عرفان و تصوف را به صورت در زمانی در کتاب تصوف ایرانی از منظر تاریخی آن، بدون تمرکز بر روی تعاریف عرفان و تصوف بررسی کرده‌اند (زرین‌کوب، ۱۳۸۵). شبیه چنین پژوهشی را می‌توان در دیگر آثار تحقیقی صوفیانه مانند کتاب درآمدی بر تصوف و عرفان اسلامی ویلیام چیتیک مشاهده کرد (ر.ک. چیتیک، ۱۳۸۸) که به سیر تحولات محتوای عرفان و تصوف پرداخته است. از دیگر آثاری که تحولات محتوایی عرفان و تصوف را مورد بررسی قرار داده است، می‌توان به مقاله تصوف و عرفان اثر مرحوم زرین‌کوب (زرین‌کوب، ۱۳۷۷)، تصوف سده‌های اول و دوم (شمس، ۱۳۸۷: ۴۰۹-۴۰۷) و تصوف سده‌های ششم و هفتم (خدامرادی و ضرابی زاده، ۱۳۸۷: ۴۲۰-۴۱۴) اشاره کرد. بسیاری از کتاب‌های تحقیقی معاصر می‌توانند پیشینه این تحقیق شمرده شوند که ذکر نام آن فقط موجب اطاله کلام می‌شود؛ چون هیچ کدام به صورت در زمانی به این تعاریف نپرداخته‌اند.

مطالعات جدید درباره بررسی این تعاریف بر اساس روش‌های مطالعاتی جدید، کمتر مورد توجه واقع شده است. تنها مطالعه مورد بررسی علمی این تعاریف، مقاله‌ای است با عنوان «نقد و تحلیل تعاریف صوفی و تصوف» اثر سید علی‌اصغر میرباقری‌فرد و ... که در شماره ۶۹ مجله زبان و ادبیات فارسی دانشگاه خوارزمی در

پاییز و زمستان ۱۳۸۹ به چاپ رسیده است. این مقاله، تعاریف صوفی و تصوف را با محور قرار دادن موضوعات و محتوای آن و فارغ از جنبه زمان و تحولات در زمانی بررسی کرده است. باقر صدری نیا و ابراهیم درگاهی، مقاله‌ای با عنوان «زاهد، صوفی، عارف، ولی» تألیف کرده‌اند که خارج از بررسی در زمانی این تعاریف، به تفاوت‌های مصداقی و اعمال این چهار عنوان پرداخته است. (صدری نیا و درگاهی، ۱۳۸۸: ۷۵-۱۰۱) با بررسی‌های صورت گرفته هیچ اثری که به بررسی تعاریف عرفان و تصوف با رویکرد در زمانی بپردازد، مشاهده نمی‌شود.

۴- سده دوم

سده دوم مرحله گذر از زهد به تصوف است و زاهدان بزرگی در این دوره می‌زیسته‌اند که هرچند در زمان خود به صوفی مشهور نبوده‌اند؛ اما در متون صوفیانه سده‌های بعد به نام صوفی شناخته شده‌اند. ذکر این سده و نام بردن از زاهدان و دیدگاه‌های آنان درباره تعاریف صوفی یا عارف فقط از مقوله حفظ امانت و پایبندی به متون و منابع است؛ البته شمار تعاریف این دوره نیز آنقدر اندک است که می‌توان از این سده به طور کامل چشم‌پوشی کرد؛ اما برای جامعیت پژوهش، از این چند تعریف نیز نمی‌توان چشم‌پوشید.

رابعه عدویه در تعریف عارف می‌گوید: «عارف آن است که دل خواهد از خدا، چون دل دهدش در حال به خدای، عزوجل، باز دهد تا در قبضه او محفوظ بود و در ستر او از خلق محبوب گردد.» (عطار، ۱۳۷۲: ۸۱) معروف کرخی: تصوف فرا گرفتن کارها است به حقیقت و نومید بودن از آنچه در دست مردمان است. (قشیری، ۱۳۸۸: ۵۰۶) محمد بن واسع در بیان تصوف می‌گوید: «من عرف الله قلّ کلامه و دام تحیره» (هجویری، ۱۳۸۰: ۳۵۴): کسی که خداوند را بشناسد، کلامش کم و تحیرش افزون می‌شود. حسن بصری: «چون صفت ایشان صفت اهل صفة است و لباس ایشان لباس اهل صفة بود، بدین معنی ایشان را صوفی می‌خوانند و هر که بر راه

قومی برود و خود را بدیشان مانند کند از جمله ایشان بود.» (مستملی بخاری، ۱۳۶۳، ج ۱: ۱۴۳) ابراهیم ادهم می‌گوید: «صوفی بی‌خدمت نبود اما تصوف نه خدمت است.» (انصاری، ۱۳۶۲: ۶۹)

محورهای تعاریف: الف. ریاضت: لباس صوف، کم‌سخنی

ب. تصفیۀ درون: یگانگی دل با خدا، نداشتن طمع

ج. مباحث نظری: خدمت به خلق

د. دشواری تعاریف: Ø. ه. مقایسه: Ø. و. نتایج سلوک: Ø

۵- سده سوم

سده سوم دوره ظهور عارفان نامدار است و معرفی بیشتر تصوف، مورد توجه صوفیان قرار می‌گیرد که دلیل ارائه تعاریف متنوعی از تصوف و عرفان می‌شود. از طرفی به دلیل گسترش تصوف و اقبال عمومی مورد توجه و هجۀ دیگر جریان‌های دینی - اجتماعی نیز قرار می‌گیرد؛ به همین سبب تلاش‌های فراوانی برای نزدیک کردن هرچه بیشتر شریعت با طریقت صورت می‌گیرد که خود دلیل تنوع و فراوانی تعاریف در این سده است.

ابراهیم اطروش: «رکوة صوفی کف او آید و بالش او دست آید و خزینۀ او، او آید یعنی حق.» (انصاری، ۱۳۶۲، ۴۸۱) رویم بن احمد: «هو الذی لایملک شیئاً و لا یملکه الشی» (انصاری، ۱۳۶۲: ۲۶۲) ابوعمرو دمشقی: «التصوفُ رویةُ الکونِ بعینِ النقصِ بل غرضُ الطرفِ عن کلِّ ناقصٍ بمشاهدةٍ من هو منزّهٌ عن کلِّ نقصٍ» (سلمی، ۱۳۷۲: ۲۷۸)؛ یعنی تصوف ناقص دیدن هستی است؛ حتی چشم پوشیدن است از کلِّ ناقص به سبب دیدن کسی است که نقصی ندارد. «التصوفُ تصفیةُ القلبِ عن موافقةِ البریه و مفارقةِ الاخلاقِ الطبیعیة و اخمادُ الصفاتِ البشریة و مجانبةُ الدواعی النفسانیة و منازلُ الصفاتِ الروحانیة و التعلقُ بالعلومِ الحقیقیة و استعمالُ ما هو اولی

على الابدية و النصح لجميع الامة والوفاء لله على الحقيقة» (سهروردی، ۱۳۶۴: ۲۳)
سری سقطی: «اکلهم اکل المرضى و نومهم نوم الغرقى و کلامهم کلام الخرقى»
(کلابادى، ۱۳۷۱: ۲۲) «ایشان را صوفی بدان معنی خوانند که ایشان لباس صوف
اختیار کردند.» (مستملی بخاری، ۱۳۶۳، ج ۱: ۹۳) «شغل العارف بثلاثة الاشياء: بالنظر
الى معبوده مستأنساً و الملاحظة لمنه و فوائد شاکراً له و التذکر لذنبه، معترفاً و نسیاً
تائباً الیه» (سلمی، ۱۳۷۲: ۱۹۲) «هرکه آن نور بیند بدان نور حق را بیند از این سبب
عاشقها را گفتند که «الصوفی هو الله» زیرا که نگین نقش لولاک و سیار عالم افلاک
خود را شواهد فعل در صفت نهاد گفت من رآنى، فقد رای الحق.» (بقلی، ۱۳۶۰: ۴۱۰)
«عارف آن که هست نیست بود» (عطار، ۱۳۷۲، ۳۷۲) «صوفی کسی است که
دل او الله را صافی گشته باشد» (باخزری، ۱۳۴۵: ۱۴). «التصوف الدخول فی کل
خلق سنی و الخروج من کل خلق دنی» (کاشانی، ۱۳۷۲: ۵؛ سراج، ۱۳۸۲: ۸۲)
«التصوف عنوة لا صلح» (انصاری، ۱۳۸۵: ۳۵۵؛ جامی، ۱۳۶۶: ۱۴) «صفت درویش
آن است که چون نیابد، آرامیده باشد و چون بیابد، ببخشد و ايثار کند.» (معصومعلی
شاه، ۱۳۸۲، ج ۱: ۱۰۰) ابوبکر وراق: «عارف نبود که علم معرفت گوید پیش ابنای
دنیا» (انصاری، ۱۳۶۴: ۳۲۰) قال عمرو بن عثمان مکی: «التصوف ان يكون العبد فی
کل وقت مشغولاً بما هو اولی فی الوقت.» (معصومعلی شاه، ۱۳۸۲، ج ۱: ۱۰۰)
بایزید بسطامی: «العارف هممه ما یامله و الزاهد هممه ما یأکله» (سلمی، ۱۳۷۲: ۱۱۲؛
عطار، ۱۳۷۲: ۳۷۱) «[التصوف] حال یضمحل فیها معالم الانسانية» (انصاری، ۱۳۶۲: ۳۳۷؛
قشیری، ۱۳۸۸: ۵۰۹) بایزید در جواب کسی که می پرسد: «ما التصوف»
می گوید: «اولش این است که می بینی و آخرش بر اهل رای پوشیده است؛ یعنی اول
تصوف صفت من است و آخر تصوف صفت حق و او از ادراک شده است؛ یعنی
اولش فنا است، مرا است و آخرش بقا است حق را است.» (بقلی، ۱۳۶۰: ۳۹۰)
«عارف، شاهد حق است همچون یوسف...» (بقلی، ۱۳۶۰: ۵۲۲) «[التصوف] النظر

الیه فی کلِّ حالٍ» (انصاری، ۱۳۶۲: ۶۵۰) «ذوالنون را پرسیدند از تصوف. گفت قومی باشند خدای را بر همه چیزها برگزیده و خدای ایشان را برگزیند بر هر چیزی» (قشیری، ۱۳۸۸: ۵۰۸)

محورهای تعاریف: الف. ریاضت: ریاضت، تهی بودن دست از مادیات، ترک دنیا، دوری از خلق، کم خوری، کم خوابی، کم سخنی، لباس صوف، خدمت به خلق. ب. تصفیۀ درون: برون رفتن از صفات نفسانی انسانی، یگانگی دل با خدا، حضور، حیرت، ورع، انس، شکر، غیبت، صفای دل، حسن خلق، جهاد دائمی با نفس، ایثار. ج. مباحث نظری: رازداری و حفظ علوم معرفتی از خلق، ابن الوقت بودن، پابندی به شریعت، روی آوردن به علوم حقیقت، خیرخواهی برای جمیع خلق، سیر مداوم به سوی حق، آزادگی و دل از هر چیز بریدن. د. دشواری تعاریف: Ø ه. مقایسه: زاهد. و. نتایج سلوک: فنا فی الله، شهود.

۶- سده چهارم

تصوف در سده چهارم به کمال خویش نزدیک می شود. بزرگترین صوفیان این سده، دست پروردگان مشایخ سده سوم هستند. شرایط سیاسی و اجتماعی حاکم بر سده چهارم مانند سده سوم است و هجمه به صوفیان و مطرود دانستن ایشان بیشتر می شود به طوری که آغاز این سده، مصادف با به دار آویخته شدن حلاج است که ضربه بزرگی به تصوف شمرده می شود.

ابوعلی رودباری: «آنکه صوف بر صفا پوشد و هوا را طعم جفا بچشاند و و بر راه مصطفی برود.» (مستملی بخاری، ۱۳۶۳، ۱۶۴؛ نیز کلابادی، ۱۳۷۱: ۲۵) «تصوف آن است که) دنیا را پس پشت اندازد.» (مستملی بخاری، ۱۳۶۳، ۱۶۴) «خشنودی به اندکی از دنیا و رضایت به نان پاره ای ... و برگزیدن گرسنگی بر سیری و راندن خواست ها و دوری از آرها و نافرمانی از هوس ها.» (سراج، ۱۳۸۲: ۷۲) «الصفوی من صَفَّتْ لَهِ مَعَامَلَتَهُ وَ صَفَّتْ لَهِ مِنَ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ كَرَامَتُهُ.» (کلابادی، ۱۳۷۱: ۲۱) «(اصل

التصوف) المداومةُ على الاورادِ. (سلمی، ۱۳۷۲: ۴۴۸) «صوفی آن است که منقطع بود از خلق و متصل بود به حق» (عطار، ۱۳۷۲: ۶۳۱) ابوعلی قرمیسنی: «التصوفُ الاخلاقُ الرضیة» (باخرزی، ۱۳۴۵: ۴۸؛ نیز محمد بن منور، ۱۳۸۹: ۵۸) «صاد دلیل صدق و صبر و صفای اوست، واو دلیل ودّ و ورد و وفای او است، فاء دلیل فقر، فقد و فنای اوست و یاء اضافه و نسبت است.» (کلابادی، ۱۳۷۱: ۳۸۵) «[التصوف] الاعراضُ عن الاعتراضِ» (انصاری، ۱۳۶۲: ۵۸۵)

ابوالعباس نهاوندی: «نهاية الفقر بداية التصوف» (کاشانی، ۱۳۷۲: ۱۱۸؛ معصومعلی شاه، ۱۳۸۲، ج ۱: ۱۰۰) «العابدُ يعبداللهَ تحذيراً و العارفُ يعرفه تشويقاً» (سلمی، ۱۳۷۲: ۳۷۹) «سئل عن شبلی: متى يكونُ العارفُ بمشهد من الحق؟ فقال: اذا بدأ الشاهدُ و فنى الشواهدُ و ذهب الحواسُ و اضمحل الاحساسُ» (انصاری، ۱۳۶۲: ۶۴۰) «[التصوف] محوُ البشريّة و تعظيمُ الربانيّة» (انصاری، ۱۳۶۲: ۲۰۷؛ باخرزی، ۱۳۴۵: ۱۶) «تصوف آن است که چنان باشی که در آن روز که نبودی.» (قشیری، ۱۳۸۸: ۴۷۲) «فقال وجودُ الله في حين الغفلة.» (معصومعلی شاه، ۱۳۸۲، ج ۱: ۱۰۱) «الغافلون يعيشون في حلم الله و الذاكرون يعيشون في رحمة الله و العارفون يعيشون في لطف الله و الصادقون يعيشون في قرب الله.» (سلمی، ۱۳۷۲: ۳۷۶) «سكون هنگام فقر، اضطراب هنگام وجود و غنا، انس با غصه و اندوه و وحشت هنگام راحتی و شادی.» (سلمی، ۱۳۷۲: ۴۳۰).

محورهای تعاریف: الف. ریاضت: صوف پوشیدن، ترک دنیا، مداومت بر اوراد، تنگدستی و فقر، قناعت، گرسنگی، پاکی عبادات، ذکر مداوم، دوری از خلق.
ب. تصفیة درون: حسن خلق، محو صفات بشریت، الفت و محبت، صفای قلب، پرهیز از بخل، ترک تکلف، دوری از هوای نفس، عدم دلبستگی، تسلیم و رضا، صبر، بذل، ایثار، صدق، پرهیز از اعتراض، مهربانی با همه آفریده‌ها.

ج. مباحث نظری: انقطاع از خلق، سکوت و رازداری عرفانی، پیروی از شریعت، جدیت در کار، ترک جاه و مقام، پذیرش بلاها، ترک اختیار، عدم دلبستگی، مشغولی دائم به حق، استقامت احول با خداوند.

د. مقایسه: معتزله، زاهد، عابد و فقیر. ه. دشواری تعریف: عجز از درک تصوف، عظمت مقام عارف و. نتایج سلوک: قرب به حق تعالی، وحدت شهود، از بین رفتن غمها، فنا، تحول مداوم، حضور، آرامش از وجود حق تعالی، صافی شدن به وسیله حق تعالی، زیستن در لطف خدا، انس با غم و غصه، شهود با هیبت، برگزیده حق بودن، ودیعه خدا در خلق، مطلوب خدا بودن، ظهور ربوبیت.

۷- سده پنجم

این سده، دوران خلق آثار برجسته عرفانی به زبان فارسی است. بسیاری از تلاشهای سده سوم و چهارم برای علمی و آموزشی کردن تصوف در این دوره ادامه یافت و تنها تفاوت برجسته با دو سده قبل آن است که برخلاف تألیفات بیشتر در این سده، تعاریف ارائه شده کمتر می‌شود و در آثار این عصر بیشتر به جمع‌آوری آرای صوفیان پیش درباره تصوف اهتمام شده‌است و تبیین آن دیدگاه‌ها به سبک کلامی از اولویت‌های صوفیان این سده است.

ابوسعید ابوالخیر: «التصوف اسم واقع فاذا تم فهو الله گفت درویش نامی است واقع چون تمام شد و به غایت رسید این جا خود جز از خدای چیزی نماند.» (محمد بن منور، ۱۳۸۹: ۲۷۸) «آنچه در سر داری بنهی، آنچه در کف داری بدهی و از آنچه بر تو آید نجهی.» (جامی، ۱۳۶۶: ۳۰۵) «تصوف، صبری است تحت امر و نهی و رضا و تسلیم در مجاری اقدار.» (محمد بن منور، ۱۳۶۷، ج ۱: ۲۹۲) «تصوف با تلقین همچون بنا بر سرگین است.» (همان: ۲۹۷) هجویری: «اندر شریعت به نزدیک گروهی از فقها، فقیر صاحب بلغه بود و مسکین مجرد و به نزدیک گروهی مسکین صاحب بلغه بود و فقیر مجرد؛ پس اینجا اهل مقامات مسکین را صوفی خوانند.»

(هجویری، ۱۳۸۰: ۶۸) خواجه عبدالله انصاری می‌گوید: «از این قوم، دل فصیح بود نه زبان.» (انصاری، ۱۳۶۲: ۳۲۶) محمد غزالی: «اصول تصوف خوردن حلال و اقتدا به رسول الله (ص) در اخلاق و افعال و اوامر و سنت است.» (همایی، ۱۳۴۲: ۴۰۱) قشیری: «مثلُ الصوفي كعلةِ البرسام، اولُهُ هذیان و آخرُهُ سکوت، فاذا تمكَّنت خرسَتْ.» (هجویری، ۱۳۸۰: ۲۰۹)

محور تعاریف: الف. ریاضت: فقر، گرسنگی، برهنگی، بریدن از دنیا، صوف پوشیدن. ب. تصفیة درون: ترک خواسته‌ها، بذل، ایثار، صبر، رضا، تسلیم. ج. مبانی نظری: ابن‌الوقت‌بودن، فصاحت دل، اقتدا به شریعت، حلال خوری، سکوت و رازداری. د. مقایسه: فقیر. ه. دشواری تعریف: غیر قابل تعریف بودن. و. نتایج سلوک: خدا گونه شدن، اراده حق تعالی در خلق، صافی از جمله بلاها، عزت در دل، فنا، بقا بالله، کمال ولایت.

۸- سده ششم

این سده از نظر تألیف و ارائه دیدگاه جدید همانند سده پنجم است به طوری که برخلاف آثار و تألیفات گسترده، نظرات جدید از مؤلفان و صوفیان کمتر دیده می‌شود و بیشتر به جمع‌آوری و بیان دیدگاه‌های عرفای قبل پرداخته شده است.

ابونجیب سهروردی: «صوفی نه ملامتی باشد که صاحب ملامت آن باشد که نیکی آشکارا نکند و بد در ضمیر ندارد و صوفی آن است که به خلق مشغول نگردد و نیز نظر به قبول و رد ایشان نکند.» (سهروردی، ۱۳۶۲: ۵۵) «مرا دلی است که هرگاه که عصیان او کنم، نافرمانی حق سبحانه و تعالی کرده باشم و هرگاه که فرمان او برم فرمان حق تعالی برده باشم.» (سهروردی، ۱۳۶۴: ۱۷۶). عبدالقادر گیلانی: «و صوفیُّ اذا اتصفَ بهذا المعنى فهو فى الاصل مأخوذٌ من المصافاة يعنى عبدٌ صافاهُ الحقُّ و لهذا قيلَ الصوفىُّ من كان صافياً من آفاتِ النفسِ، خالياً من مذموماتها؛ المتصوفُ المبتدئ و الصوفىُّ المنتهى. المتصوفُ فهو الذى يتكلفُ أن يكونَ صوفياً و يتوصل

بجهدِهِ الى إن يكونَ صوفياً فاذا تكلَّفَ و تقمَّصَ بطريقِ القومِ و اخذ به سُمِّيَ متصوفاً.» (گیلانی، بی تا، جزء ۲: ۱۶۰) «المجاهدةُ و التوکلُ و حسنُ الخلق و الشکرُ و الصبرُ و الرضا و الصدقُ اذ هذه الاشياء السبعة اساسُ لهذه الطريقة و الكل خیر.» (همان: ۱۸۲) روزبهان بقلی: «تصوف تقدیس سر است از حدثان.» (بقلی شیرازی، ۱۳۶۰: ۶۳۵)

محورهای تعاریف: الف. ریاضت: مجاهده ب. تصفیة درون: صافی از آفات نفس، توکل، حُسن خُلق، شکر، صبر، رضا، صدق، صفای دل. ج. مباحث نظری: بریدن از خلق. د. دشواری تعریف: ه. مقایسه: ملامتی و. نتایج سلوک: یکی شدن دل با حق تعالی، صافی شدن به وسیله خدا، به کمال سلوک رسیدن.

۹- سده هفتم

با وجود اینکه سده هفتم دوره ظهور صوفیان بزرگ و شکل گیری مذاهب جدید صوفیانه است، تعاریف جدید از تصوف به مراتب کمتر دیده می شود که ممکن است دلیل آن همچون دو سده گذشته، نضج و جا افتادگی تصوف است که نیازی به تعریف دیده نمی شده است. از دیگر دلایل کمی تعاریف، ظهور مکتب ابن عربی است که در این سده، مباحث نظری و شبه فلسفی را وارد عرفان کرد و بیشتر وقت صوفیان این سده به تبادل آرای جدید اختصاص یافت؛ البته از نظر تحولات اجتماعی و سیاسی، همزمانی با هجوم سوزنده مغول نیز در این حوزه بی تأثیر نیست. مولوی: روزی از خدمت مولانا سؤال کردند که عارف کیست؟ گفت آنکه از سرّ تو سخن گوید و تو خاموش باشی و آن چنان مرد صلاح الدین است. (جامی، ۱۳۳۶: ۴۷۰) ابو عبدالله بلیانی گفته است: «درویشی نه نماز و روزه است و نه احیای شب است. این جمله اسباب بندگی است. درویشی نرنجانیدن است اگر این حاصل کنی واصل گردی.» (جامی، ۱۳۳۶: ۲۶۷) عمر سهروردی: «از بهر آن این نام بر ایشان نهاده اند که از غایت افتقار و نیاز خود را چنان ذلیل و خوار دارند که خرّقه یا پاره

صوف که در راه افتاده باشد و مردمان بدان هیچ التفات نکنند ایشان بردارند.» (سهروردی، ۱۳۶۴: ۲۴).

محورهای تعاریف: الف. ریاضت: صوف پوشیدن، فقر. ب. تصفیة درون: تصفیة دل. ج. مباحث نظری: ابن الوقت بودن، نرنجانیدن مردم. د. دشواری تعریف: Ø ه. مقایسه: Ø و. نتایج سلوک: آگاهی از غیب، عنایت حق.

۱۰- سده هشتم

سده هشتم دوره تبیین اندیشه‌های وحدت وجودی ابن عربی است که سبب شده است عرفان و تصوف به وسیله بعضی از مشایخ این عصر باز تعریف شود که این تلاش مجدد، سبب افزونی شمار و تنوع تعاریف شده است.

«هو العلم بالله سبحانه من حيث اسمائه و صفاته و مظاهرها و احوال مبدءا و المعاد و بحقایق العالم و کیفیة رجوعها الى الحقیقة واحدة هی الذات الاحدیة و معرفة طریق السلوک و المجاهدة لتخليص النفس عن المضایق القيود الجزئية و ایصالها الى مبدئها و اتصافها بنعت الاطلاق و الکلیه.» (معصوم‌علی شاه، ۱۳۸۲ ج ۱: ۹۹) «و صوفی آن است که به خلق مشغول نیست و به قبول و رد ایشان ملتفت نیست.» (باخزری، ۱۳۴۵: ۱۳) «بعضی گفته‌اند که پوشش این طایفه صوف است ایشان را صوفی به این نسبت گویند.» (همان: ۱۴) «مقام و کار مرید مجاهدات و مکابدات است و درکشیدن قدح‌های مالا مال زهر بلا و تلخی مجاهده و ترک حظوظ و هر چیز که نفس را از آن تمتع باشد و مقام متوسط رفتن در طلب مراد و تحمل کارهای خطرناک و واقعات فرعناک و رعایت صدق در جمیع احوال و نگاه داشتن آداب در همه مقامات و مقام منتهی صحو و تمکین و قبول واجبات و دعوت حق است از هر وجهی که او را به خود خداوند و بر مرد منتهی، شدت و رخا و منع و عطا و جفا و وفا یکسان باشد که او ناظر به حق است و کل از حق می بیند. خوردن و گرسنگی خواب و بیداری او هر دو یکی است و حظوظ وجودی او فاش گشته است و حقوق

باقی‌مانده ظاهر او با خلق است و باطن او با حق است.» (همان: ۱۸). مرید در مقام نعت طلب و متوسط در مقام تکوین و زیادت شدن است ... و منتهی واصل است و از مقامات گذشته و به محل تمکین فرود آمده هیچ حالتی از احوال او متغیر نکند و احوال در او مسیر نیابد.» (همان: ۱۸) «گفته‌اند صوفی کسی باشد که به علوم حقایق دانا گردد و از آن حقایق لطایف بیرون آرد و به حال وجدانی خود بر احوال خلایق مطلع شود.» (همان: ۱۷) «از غایت انوار دل و انشراح صدر ایشان را نوریه خوانند» (همان: ۱۵) «از غایت خلوت و عزلت از طریق خلق خلوتی‌اشان گویند.» (همان: ۱۵) «از این جهت که هیچ چیز را در ملک خود باقی نگذارند و مالک هیچ چیز نباشند ایشان را فقرا خوانند» (همان: ۱۴)؛ «پس به این دلیل که ترک اوطان کرده‌اند، ایشان را غربا خوانند و از بسیاری سفر، ایشان را سیاحان گویند و از جهت گرسنه باشیدن، در بلاد شام ایشان را جوعیه نام نهند.» (همان: ۱۴) «الصوفی لا یعیّر و لا یستعیر.» (همان: ۱۲۴) «نزدیک مشایخ مقرر و محقق است که وحدت و عزلت، بنیاد کار است و اصل سلوک.» (همان: ۳۱۱)

عمادالدین کرمانی:

فقیّر آن است پیش اهل تمیز	که از اسباب زمانه نبودش چیز
مهاجر باشد از اوطان مالوف	به اوصاف حمیده گشته موصوف
نباشد مالک و مملوک کس نیست	به مال و منصب و ملکش هوس نیست

(عمادالدین کرمانی، ۱۳۷۴: ۹۷)

کسی را دانم از اهل تصوف	که بیرون آید از کوی تکلف
در او پیدا شود اوصاف صوفی	براندازد رسوم فیلسوفی
ور از اوصاف نفسش باقی ای هست	بکوشد تا ز جیش بگسلد دست

(همان: ۹۵)

مراد آن است اگرچه هست نادر که در تکمیل ناقص گشت ماهر

شناسد مستمندان جهان را شفا بخشی کند بیمار جان را
چو طومار سلوک او شود طی ز جام جذبه نوشد دم به دم می
سوی کشف یقینش ره نماید دری از غیب بر رویش گشاید
(همان: ۹۴)

بود صوفی و عالم در ره دین گذشته از همه عالم به تمکین
پیمبر را متابع در همه حال هم اقوالش پسندیده هم افعال
(همان: ۹۸)

میان صوفی و اهل ملامت شنیدم فرق از ارباب کرامت
(همان: ۹۶)

مخفی نماند که جناب سید شریف، علامه جرجانی در حاشیه مطالع آورده است که معرفتِ مبدأ و معاد که کمال نفس ناطقه است به دو وجه میسر است: یکی به طریق اهل نظر و استلال و یکی به طریق اهل ریاضت و مجاهده ... و سالکان طریق ثانی یعنی اهل ریاضت، اگر تابع ملت انبیاء و مجاهده ایشان به قاعده شریعت نبی آن زمان است، ایشان را صوفی گویند. (رضاعلی خان هدایت، ۱۳۸۸: ۱۷) الصوفیةُ مشغولونَ بالعبادةِ و المعرضونَ عن الدنيا و المقبلونَ الى الآخرة (همان: ۲۰) صوفی حقیقی آن است که دایم در تصفیه دل کوشد و نگذارد که اثر کدورت در او قرار گیرد (کاشانی، ۱۳۷۲: ۱۵۹) التصوفُ ترکُ التكلف. (همان: ۳۴۶)

محورهای تعاریف: الف. ریاضت: مجاهده، صوف پوشیدن، مجاهدت و مکابدت، تحمل بلا، یکسانی خوردن و گرسنگی و خواب و بیداری، ترک دنیا، سیاحت، گرسنگی، برهنگی، خلوت و عزلت، فقر و تنگدستی. ب. تصفیه درون: تصفیه دائمی دل، ترکِ حظوظ نفسانی، صدق، رعایت همیشگی عبادات، یگانگی دل با خداوند، قناعت از دنیا، صفای دل، تسلط بر نفس، نورانیت دل، شرح صدر. ج. مباحث نظری: ترک تکلف، علم به خدا از حیث اسما و صفات و مظاهر و مبدأ و معاد، علم به

حقایق عالم و کیفیت رجوع به حقیقت واحد که ذات احدیت است، شناخت راه سلوک، عدم مشغولیت به خلق، قبول واجبات، دعوت به سوی خدا، پاکیزگی اعمال، ابن‌الوقت بودن، آگاهی به علوم حقایق، پیروی از شریعت، آگاهی مفصل از علوم مجمل. د. دشواری تعریف: Ø ه. مقایسه: فقیر و ملامتی و. نتایج سلوک: رسیدن به مبدأ، متصف شدن به نعت اطلاق و کلیت، صحو و تمکین، عدم تغییر احوال، محو بشریت، شوق، شفابخشی بیمار روح، جذبه، آگاهی به غیب، کشف و شهود، آگاهی از اجزای هستی، فقط خدا را معطی و مانع دانستن، معرفت مبدأ و معاد.

۱۱- سده نهم

سده نهم را می‌توان پایان عصر تصوف سنتی شمرد. آخرین صوفیان بزرگ که آثار چشمگیری خلق کردند در این دوره می‌زیستند. تعریف‌های ارائه شده همانند سده قبل رنگ غلیظ عرفان نظری ابن عربی را دارند.

لاهیجی: «سالک آن است که از منازل شهوات طبیعی و مشتبهات نفسانی و لذات و مألوفات جسمانی عبور کند و از لباس صفات بشری منخلع گردد و از ظلمات تعین خودی که حجاب نور اصل و حقیقت او بود صافی گردد، پرده پندار خود از روی حقیقت دراندازد و چون آتش از دود جدا شود ... قطع منازل و مراحل مسافر که عبارت از سلوک است از امکان و تعینات به جانب واجب به سیر کشفی است که به ترک شین و عیب اعمال و افعال و اقوال قبیحه و به ترک نقصان صفات و اخلاق ردیه موقوف است.» (لاهیجی، ۱۳۷۴: ۲۰۵) «محقق آن کاملی است که حقیقت اشیا کما ینبغی بر او ظاهر و منکشف گشته باشد و این معنی کسی را میسر است که به مرتبه کشف الهی رسیده باشد و به عین‌العیان مشاهده نموده که حقیقت همه اشیا حق است و به غیر از وجود واحد مطلق موجودی دیگر نیست.» (همان: ۵۲) «و عارف کسی بود که حضرت الهی او را به مرتبه شهود ذات و اسما و صفات خود رسانیده باشد و این مقام به طریق حال و مکاشفه بر او ظاهر گشته باشد نه به طریق

مجرد علم فکان علم له عیناً و معرفت حال آن عارف است.» (همان: ۵۳) جامی: «متصوفه آن جماعت‌اند که از بعضی صفات نفوس خلاص یافته‌اند و به بعضی از احوال و اوصاف صوفیان متصف گشته و مطلع نهایت اوصاف ایشان شده؛ ولیکن هنوز به اذیال بقای صفات نفوس متشبث مانده باشند و بدان سبب از وصول غایات و نهایت اهل قرب و صوفیه مختلف گشته و اما ملامتیه جماعتی باشند که در رعایت معنی اخلاص و محافظت قاعده صدق، غایت جهد مبذول دارند و در اخفای طاعات و کتم خیرات از نظر خلق مبالغت واجب دانند.» (جامی، ۱۳۳۶: ۹) «و فرق میان ایشان و صوفیه آن است که از جذبۀ عنایت قدیمه، صوفیه را به کلی از ایشان (خود صوفیه) انتزاع کرده و حجاب خلق و انانیت از نظر مشهود ایشان برداشته لاجرم در اتیان طاعات و صدور خیرات خود را و خلق را در میان نبینند و از اطلاع نظر خلق مأموم باشند و به اخفای اعمال و ستر احوال مقید نه، اگر مصلحت وقت در اظهار بینند، اظهار کنند و اگر در اخفای آن بینند، اخفا کنند.» (همان: ۱۰) «اما زهاد طایفه‌ای باشند که به نور ایمان و ایقان، جمال آخرت مشاهده کنند و دنیا را در صورت قبح معاینه بینند ... زاهد به حظ نفس خود از حق محجوب بود، چه بهشت مقام حظ نفس است ... و صوفی به مشاهده جمال ازلی و محبت لم‌یزلی از هر دو کون محجوب بود.» (همان) «اما فقرا آن طایفه‌اند که مالک هیچ چیز از اسباب و احوال دنیوی ... و تخلّف فقرا از ملامتیه و متصوفه به آن است که او طالب بهشت و خواهان حظ نفس خود است و ایشان طالب حق و خواهان قرب او و در ورای این مرتبه در فقر، مقامی است فوق مقام ملامتیه و متصوفه و آن وصف خاص صوفی است چه صوفی اگرچه مرتبه او ورای مرتبه فقر است؛ ولیکن خاصه مقام فقر در مقام او درج است و سبب، آن است که صوفی را عبور بر مقام فقر از جمله شرایط لازم است.» (همان: ۱۱- ۱۰) «معرفت ربوبیت عبارت بود از بازشناختن ذات و صفات الهی در صورت تفصیل احوال و حوادث و نوازل بعد از آنکه بر سبیل

اجمال معلوم شده باشد که موجود حقیقی و فاعل مطلق اوست سبحانه و تعالی و تا صورت مجمل علمی، مفصل عینی نگردد ... او را عارف نخوانند.» (همان: ۷)
«مشایخ صوفیه به واسطه کمال متابعت رسول الله مرتبه وصول یافته‌اند و بعد از آن در رجوع برای دعوت خلق به طریق متابعت مأذون و مأمون شده‌اند ... و اما طایفه دوم آن جماعت‌اند که بعد از وصول به درجه کمال، حواله تکمیل و رجوع به خلق به ایشان نرفت و غرقه جمع گشتند در شکم ماهی فنا ... ناچیز و مستهلک شدند.» (همان: ۸-۹)

محور تعاریف: الف. ریاضت: Ø. ب. تصفیة درون: عبور از شهوات نفسانی و طبیعی، محو صفات بشری، ترک صفات و افعال ردیه، رفع انانیت. ج. مباحث نظری: گذر از تعینات خودی، ترک شین و عیب اعمال قبیحه، درانداختن پرده پندار، رفع حجاب خلق، بازشناختن ذات و صفات در صورت تفصیل احوال و حوادث و نوازل، تبدیل صورت مجمل علمی به مفصل عینی، موجود حقیقی و فاعل مطلق را خدا دانستن، متابعت از رسول (ص)، رجوع از فنا برای دعوت خلق د. دشواری تعریف: Ø. ه. مقایسه: متصوفه، ملامتیه، زاهد و فقیر. و. نتایج سلوک: عبور از عالم امکان و تعینات به سوی واجب، سیر کشفی، رسیدن به مقالِم اطلاق از مقام تقید، آشکارشدن حقیقت اشیا کامیابی، وصول به مرتبه کشف الهی، کشف حقیقت اشیا، رسیدن به اینکه جز حق وجودی نیست، وصول به مرتبه شهود ذات و اسما و صفات با مکاشفه نه علم، وصول به غایات و نهایات اهل قرب، فناء فی الله، محو ارادت در ارادت الهی.

۱۲- سده دهم

هم زمان با شروع این سده نظام سیاسی جدید صفوی استقرار می‌یابد و با قدرت یافتن این نظام سیاسی، عرصه بر اهل تصوف تنگ می‌شود. تصوف در آغاز این دوره از رونق افتاد و پس از قدری درنگ با رنگ و بوی شیعی دوباره شروع به رشد کرد.

به همین سبب در این سده شاهد تألیف اثر قابل توجهی در حوزه عرفان و تصوف نیستیم و هرچند کسانی اظهار علاقه‌ای به این طریقه کرده‌اند، خود را از صوفیه به شمار نیاورده‌اند.

شیخ بهایی: «التصوف علمٌ يبحثُ فيه عن الذاتِ الاحديةِ و اسمائه و صفاته من حيث أنَّها موصولةٌ لكلِّ من مظاهرها و منسوباتها الى ذاتِ الاحدية و نعوتها الازلية و صفاتها السرمدية و مسائله كيفية صدور الكثرة عنها و رجوعها اليها و بيان مظاهرها الاسما الهية و النعوت الربانية و كيفية رجوع اهل الله تعالى اليه سبحانه و كيفية سلوكهم و مجاهداتهم و رياضاتهم و بيان نتيجة كل من الاعمال و الاذكار في دار الدنيا و الآخرة على وجه ثابت في نفس الامر و مبادلة معرفة حده و غايته و اصطلاحات القوم فيه.» (معصوم‌علی شاه، ۱۳۸۲، ج ۱: ۹۹)

محور تعاریف: الف. ریاضت: مجاهده، ب. تصفیة درون: د. ج. مباحث نظری: بحث از ذات احدی و اسما و صفات وی، اعتقاد به وصول مظاهر دنیوی به ذات و اسما و صفات، علم به کیفیت صدور کثرت از وحدت، علم به کیفیت رجوع کثرات به وحدت، سلوک. د. دشواری تعریف: ه. مقایسه: و. نتایج سلوک: رجوع اهل الله به حق تعالی.

۱۳- سده یازدهم و دوازدهم

در سده یازدهم و دوازدهم اندیشه‌های صوفیانه به فراوانی در لابلای اشعار شعرا دیده می‌شود که اغلب از نوع عرفان شیعی و اندیشه‌های وحدت وجودی ابن عربی است؛ اما بنا به دلایل سیاسی عصر صفوی و نابسامانی‌های اجتماعی اواخر عهد صفوی و دوره نادری، اثر مستقلی از اهل تصوف دیده نمی‌شود که به بیان ریشه‌های تصوف و تبیین مباحث و مفاهیم آن پرداخته باشد و فقط در سده دوازدهم شاهد تألیف اثری مستقل در عرصه عرفان به نام *طرائق الحقایق* هستیم.

معصوم‌علی شاه: «أنَّه تصفية القلوب عن موافقة البرية في رسومهم و مفارقة الاخلاق الطبيعية بتبديلها و ازالة الاغراقات عنها و تقويمها على الاواسط من غير افراط و تفريط و اخماد الصفات البشرية بالمجاهدات و الرياضات و منازل الصفات الروحانية و التشبه بالملائكة في دوام الطاعة و ترك المعصية و التعليم بعلوم الحقيقة التي لاتزول بزوالها الدنيا و هي العلم بالله و بكلماته و اتباع الرسول في الشريعة و موافقة الوصى والولى فى الطريقة.» (معصوم‌علی شاه، ۱۳۸۲، ج ۱: ۱۰۱) «التصوف غير الفقر و الزهد غير الفقر و التصوف غير الزهد فالتصوف اسم جامع لمعانى الفقر و معانى الزهد مع مزيد اوصاف و اضافات.» (همان: ۱۰۲) «التصوف ذكر مع الاجتماع بابناء الجنس فأنهم يعينه مع اجماع قلبه و همّه مع الله و وجدّ مع استماع القلب بمعانى المخاطبات الالهيه المروعه فى العبادات و استماع السر لطايف الاشارات الداعية الى المشاهدة والملاقات و اتباع لرسول الله ظاهرا و باطنا و هذا قول جامع لجميع مراتب التصوف و حاول جميع جزئياته و تفاصيله.» (همان: ۱۰۱)

محورهای تعاریف: الف. ریاضت: مجاهده، ریاضت، اوراد و اذکار، تشبّه به ملائکه در دوام طاعات و ترک معصیت، ذکر جمعی ب. تصفیّه درون: پاکی قلب، ترک اخلاق طبیعی و نفسانی، محو صفات بشری، جمعیت قلب، وجد ج. مباحث نظری: تبعیت از شریعت، دوری از اهل دنیا، عدم هماهنگی با مردم در رسوم، آموختن علوم حقیقت مثل علم به خداوند، موافقت با وصی و ولی در طریقت، اهتمام به خداوند، شنیدن سرّ لطایف و اشارات د. دشواری تعریف: ه. مقایسه: فقیر و زاهد و. نتایج سلوک: مشاهده.

۱۴- سده سیزدهم

در این سده نیز اثر چشمگیر و درخوری در عرفان و تصوف تألیف نشد و می‌توان تنها تذکره‌ای را که رضاقلیخان هدایت به نام ریاض‌العارفین نوشت، به عنوان اثری

صوفیانه نام برد که در ضمن آن نظرات خود را به عنوان شخصی غیرصوفی ارائه کرد. غیر از این کتاب مانند سده یازدهم و دوازدهم در این سده، شاهد ابیاتی با مضمون عرفانی در لابلای اشعار شاعران صوفی منش هستیم.

رضاقلی خان هدایت: «اهل مجاهده و ریاضت تابع شریعت را صوفی نامیده اند ... پس صوفی اطلاق می شود به مرتاض مجاهده ای مطابق و موافق قوانین و قواعد شرعیه.» (هدایت، ۱۳۸۸: ۱۷) «پس اهل حق خاصان خویش را که به مزید طاعات و مجاهدات و اوراد و اذکار و اجتناب از اهل دنیا مخصوص بودند، صوفی خواندند و این نام پیش از سنه دویست از هجرت بر ایشان اطلاق شد.» (همان: ۱۸) «مشایخ به واسطه کمال متابعت رسول مختار و ائمه اطهار به مرتبه کمال رسیده اند که عبارت از فنای حقیقی عین سالک است در احدیت ذات به قرب فرایض و فنا و اضمحلال او است در احدیت جمع به قرب نوافل و بعد از فنا رجوع به خلق را از آن تعبیر به بقاء بالله می نمایند و این فرقه کامل و مکملند.» (همان: ۲۱) «متصوفه... از بعضی صفات نفسانی گذشته اند و به بعضی از صفات اهل صفا موصوف گشته و مطلع بر نهایت احوال عرفا گردیده اند ... اما هنوز به قید بعضی از صفات نفس بازمانده اند و مرکب همت به وادی وصول غایات اهل قرب نرانده؛ اما ملامتیه از اهل صدق و اخلاص اند و ... طاعات خویش را از نظر غیر پوشانده اند ... لیکن حجاب غیر هنوز از نظر ایشان برنخاسته و به مشاهده جمال توحید نرسیده اند اما صوفی آن است که حجاب خلق و انانیت خود از میان برداشته.» (همان: ۲۲)

نورعلیشاه:

هر مقامی بر سپهری محتوی است	سالکان را نه مقام معنوی است
کردی اندر منزل اول مقام	شرع پیغمبر چو دانستی تمام
منزل دوم ترا گردد مقام	در طریقت چونکه بنهادی تو گام
ریزدت در کام معرفت	بازت آرد در مقام معرفت
جان حریم حضرت جانان تست	منزل چهارم مقام جان تست

باز آرد دل به وحدانیت
از یقینت دور سازد هر شکی
چون از این منزل دلت آگه شود
دل در این منزل گشودت چونکه یار
منزل هفتم براندازد نقاب
نور حق چون با تجلی حضور
از فنای شیخ برهاند ترا
این فنا در حق چو آمد حاصلت
باقی بالله چون گشتی تمام

منفرد سازد به فردانیت
جسم و جانی خود نبینی جز یکی
پس ششم منزل ترا خرگه شود
دار و دیاری نبینی غیر یار
بر رخت هر سو نماید فتح باب
در دلت فرماید آهنگ حضور
فانی فی الله گرداند ترا
رد نماید باز هشتم منزلت
خود نهم منزل ترا گردد مقام
(همان: ۵-۷۰۴)

وصال شیرازی:

به قول زاهد بی مگر حق پرست مباش
ز ساغری که درو باده نیست مست مباش
(همان: ۷۳۷)

محورهای تعاریف: الف. ریاضت: ریاضت، مجاهدات، اوراد و اذکار. ب. تصفیة درون: گذر از صفات نفسانی، یقین. ج. مباحث نظری: طاعات، اجتناب از اهل دنیا، تبعیت از رسول (ص)، تبعیت از ائمه اطهار (ع)، قرب فرائض، قرب نوافل، معرفت. د. دشواری تعریف: ه. مقایسه: ملامتیه، متصوفه و زاهد. و. نتایج سلوک: فنای حقیقی در احدیت ذات، فنا در احدیت جمع، رجوع به حق (بقا)، وصول به وحدانیت، غیر حق ندیدن، تجلی نور حق در دل.

نتیجه

عرفان و تصوف که از سده سوم هجری آغاز شد، بنابر شرایط اجتماعی و درونی، گرفتار دگرگونی‌های مفهومی می‌شود. یکی از راه‌های بررسی این دگرگونی‌ها، معیار زمان است که می‌تواند سیر تحولات در زمانی را مشخص کند. در هر سده‌ای بسته به شرایط درونی و بیرونی عرفان و تصوف، تعاریف متفاوتی از این جریان به وسیله

اهل تصوف ارائه شده است که تعدّد و تنوع مفهومی آن در سده های مختلف بسیار متفاوت است.

در سده سوم و چهارم که عرفان و تصوف مراحل اولیه نضج و شکل گیری را می گذراند، شاهد بیشترین اهتمام اهل خرقه در ارائه تعریفی برای شناساندن مفهوم این جریان دینی - اجتماعی هستیم. این تنوع و فراوانی در سده پنجم و ششم دچار افول می شود و پس از سده هفتم و در سده هشتم رشد چشمگیری می کند که این فراوانی، معلول ظهور مذاهب جدید عرفانی چون سهروردیه، مولویه، قادریه، قونویه و ... است که در سده هفتم آغاز به کار کرده اند و از طرفی در سده هفتم با ظهور عرفان نظری ابن عربی در عرفان و تصوف، تحولی جهان شناختی ایجاد شد که لزوم بازتعریف تصوف را امری اجتناب ناپذیر می کرد. به همین دلایل می توان کثرت تعاریف تصوف در سده هشتم را توجیه کرد. از سده دهم با شروع حکومت صفوی و بی رونقی تصوف به دلیل سیاست های مذهبی آنان، شاهد افول نزدیک به توقف تعاریف عرفان و تصوف هستیم که تا سده سیزدهم ادامه می یابد.

علاوه بر توجه به تعدّد و تنوع تعاریف در سده های مورد مطالعه می توان از حیث بررسی تعاریف، دو دوره عمده و متمایز مشاهده کرد؛ تعاریف قبل از سده هفتم که مبتنی بر عرفان عملی است که مباحثی چون ریاضت و تصفیّ دل و نتایج سلوک قابل توجه است و تعاریف پس از سده هفتم که شاهد اصطلاحات خاص عرفان وحدت وجودی ابن عربی هستیم که سبب شده است تا از شمار و تنوع محورهای چون ریاضت و تصفیه دل کاسته شود و به شمار تعاریف در محور مباحث نظری تصوف افزوده شود و نتایج سلوک نیز با اصطلاحات خاص این طریقه توضیح داده شود.

در کنار تفاوت ها و تنوع در زمانی عرفان و تصوف، شاخصه هایی وجود دارد که در طول تمام سده ها می توان آن ها را مشاهده کرد؛ از آن جمله می توان به مباحثی

چون پیروی از شریعت، ریاضت و مجاهده و پوشیدن صوف که در بیشتر سده‌ها وجود دارد، اشاره کرد. در سده‌های دوازدهم و سیزدهم در کنار تبعیت از شریعت و رسول اکرم (ص)، تبعیت از وصی و ائمه نیز تحت تأثیر فرهنگ شیعی افزوده شده است. در بعضی دوره‌ها؛ مانند سده‌های چهارم و هشتم که هر کدام یک سده پس از شکل‌گیری عرفان عملی و نظری اسلامی است و لزوم بیان فواید تصوف ایجاب می‌کرده است تا به نهایت و غایت این طریقه اشاره‌هایی‌شود، به نتایج سلوک؛ از جمله فنا و مشاهده توجه بیشتری شده و مباحث نظری نیز در این سده‌ها بیشتر مورد توجه قرار گرفته است. تصفیۀ درون که روح اصلی طریقت است در تمام سده‌ها مورد توجه خاص قرار گرفته است. در سده سوم به دلیل عدم شیوع کامل تصوف و قدرت رقبای نحله‌های دیگر مقایسه‌ای صورت نگرفته است.

سده	ریاضت	تصفیه درون	مباحث نظری	دشواری تعریف	مقایسه	نتایج سلوک
دوم	۲	۲	۱	∅	∅	∅
سوم	۹	۱۲	۸	∅	۱	۲
چهارم	۹	۱۲	۱۰	۲	۴	۱۵
پنجم	۵	۶	۶	۱	۱	۷
ششم	۱	۹	۱	∅	۱	۳
هفتم	۲	۱	۲	∅	∅	۲
هشتم	۱۴	۱۰	۱۲	∅	۲	۱۳
نهم	∅	۴	۹	∅	۴	۱۱
دهم	۱	∅	۴	∅	∅	۱
یازدهم و دوازدهم	۵	۵	۷	∅	۲	۱
سیزدهم	۳	۲	۷	∅	۳	۶

منابع

- ابی نعیم اصفهانی، احمد بن عبدالله، (۱۹۶۷م)، حلیۃ الاولیاء و طبقات الاصفیاء، چاپ اول، بیروت، دار الکتب العلمیة.
- انصاری، خواجه عبدالله، (۱۳۶۲)، طبقات الصوفیة، تصحیح محمد سرور مولایی، چاپ اول، تهران، توس.
- باخرزی، ابوالمفاخر، (۱۳۴۵)، اوراد الاحباب، به کوشش ایرج افشار، چاپ اول، تهران، انتشارات دانشگاه تهران.
- بقلی، روزبهان، (۱۳۶۰)، شرح شطحیات، تصحیح هانری کربن، چاپ اول، تهران، انجمن ایرانشناسی فرانسه در تهران.
- جامی، عبدالرحمن بن احمد، (۱۳۳۶)، نفحات الانس من حضرات القدس، تصحیح و مقدمه و پیوست مهدی توحیدی پور، تهران، کتابفروشی محمودی.
- چیتیک، ویلیام، (۱۳۸۸)، درآمدی بر عرفان و تصوف، ترجمه جلیل پروین، تهران، حکمت.
- خدامرادی، پریا و ضرابی زاده، سعید، (۱۳۸۷)، [تصوف] سده‌های ۶-۷، دایرةالمعارف بزرگ اسلامی، جلد ۱۵، زیر نظر کاظم بروجردی، تهران، مرکز دایرةالمعارف بزرگ اسلامی، ص ۴۲۰-۴۱۴.
- هدایت، رضاقلیخان، (۱۳۸۸)، تذکره ریاض العارفین، تصحیح و تعلیقات ابوالقاسم رادفر و گیتا اشیدری، چاپ دوم، تهران، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
- زرین کوب، عبدالحسین، (۱۳۸۵)، تصوف ایرانی از منظر تاریخی آن، ترجمه مجالدین کیوانی، تهران، سخن.
- _____، (۱۳۷۷)، تصوف و عرفان، دایرةالمعارف بزرگ اسلامی، جلد ۸، زیر نظر کاظم بروجردی، تهران، مرکز دایرةالمعارف بزرگ اسلامی، صص ۴۸۵-۴۶۵.
- _____، (۱۳۸۸)، جستجو در تصوف ایران، چاپ نهم، تهران، امیرکبیر.
- _____، (۱۳۸۷)، دنباله جستجو در تصوف ایران، چاپ هفتم، تهران، امیرکبیر.
- سلمی، ابوعبدالرحمن، (۱۳۷۲ق)، طبقات الصوفیة، تحقیق عبدالرحمن شریب، قاهره، دارالکتب العربی.
- سراج، ابونصر، (۱۳۸۲)، اللع فی التصوف، ترجمه مهدی محبتی، چاپ اول، تهران، اساطیر.
- سهروردی، شهاب الدین عمر، (۱۳۶۴)، عوارف المعارف، ترجمه ابومنصور عبدالؤمن اصفهانی، تهران، علمی- فرهنگی.
- سهروردی، ضیاء الدین، (۱۳۶۲)، آداب المریدین، محمد بن احمد شیرکان، تهران، انتشارات مولی.

- شمس، محمد جواد، (۱۳۸۷)، [تصوف] سده‌های ۱-۲، دایرةالمعارف بزرگ اسلامی، جلد ۱۵، زیر نظر کاظم بروجرودی، تهران، مرکز دایرةالمعارف بزرگ اسلامی، ص ۴۰۹-۴۰۷.
- صدری نیا، باقر و پوردرگاهی، ابراهیم، (۱۳۸۸)، زاهد، صوفی، عارف، ولی (ویژگی‌ها و تمایزها)، نشریه زبان و ادب فارسی دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تبریز، سال ۵۲، بهار و تابستان ۸۸، شماره ۲۰۹، صص ۱۰۱-۷۵.
- عطار، فریدالدین، (۱۳۷۲)، تذکرة الاولیاء، تصحیح رینولد نیکلسون، تهران، زوار.
- عمادالدین کرمانی، (۱۳۷۴)، طریقت نامه، تصحیح رکن الدین همایونفر، چاپ اول، تهران، اساطیر.
- قشیری، ابوالقاسم عبدالکریم بن هوازن، (۱۳۸۸)، الرسالة الی الصوفیه، ترجمه ابوعلی حسن بن احمد العثماني، تصحیح بدیع الزمان فروزانفر، چاپ دوم، تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب.
- کاشانی، عزالدین محمود، (۱۳۸۷)، مصباح الهدایه و مفتاح الکفایه، مقدمه، تصحیح و توضیحات عفت کرباسی و محمد رضا برزگر خالقی، چاپ سوم، تهران، زوار.
- کلابادی، ابوبکر محمد، (۱۳۷۱)، التصرف لمذهب التصوف، به کوشش محمدجواد شریعت، چاپ اول، تهران، اساطیر.
- گیلانی، عبدالقادر، (بی‌تا)، الغنیه لطالبی طریق الحق فی الاخلاق و التصوف و الآداب الاسلامیه، بی جا، دارالعلم للجميع.
- لاهیجی، شمس الدین محمد، (۱۳۷۴)، مفاتیح الاعجاز فی شرح گلشن راز، مقدمه، تصحیح و تعلیقات محمد رضا برزگر خالقی و عفت کرباسی. چاپ دوم، تهران، زوار.
- محمد بن منور، (۱۳۶۷)، اسرار التوحید فی مقامات شیخ ابی سعید، مقدمه و تصحیح محمد رضا شفیعی کدکنی، تهران، انتشارات آگاه.
- مستملی بخاری، اسماعیل بن محمد، (۱۳۶۳)، شرح التصوف لمذهب التصوف، تصحیح محمد روشن، تهران، اساطیر.
- معصومعلی شاه شیرازی، (۱۳۸۲)، طرائق الحقائق، تصحیح محمد جعفر محجوب، تهران، انتشارات کتابخانه سنایی.
- هجویری، ابوالحسن علی بن عثمان، (۱۳۸۹)، کشف المحجوب، مقدمه، تصحیح و تعلیقات محمود عابدی. چاپ پنجم، تهران، سروش.
- _____، (۱۳۸۰)، کشف المحجوب، تصحیح ژوکوفسکی، چاپ هفتم، تهران، طهوری.
- همایی، جلال الدین، (۱۳۴۲)، غزالی نامه، چاپ اول، تهران، کتابفروشی فروغی.